

زندگی پروماجرای من

- ۶ -

امیر قلی امینی
مدیر روزنامه
اصفهان



شکرالله خان شیرانی که در آن وقت معروف به شکرالله خان لنبانی و از احرار دوآتشه جدی و صمیمی بود و چند نفر دیگر مدرسه‌ای به نام مدرسه لنبان در خیابان لنبان که اینک جزء خیابان شاهپور است تأسیس شد و شروع به تعلیم و تربیت اطفال نمودند.

مؤسسين اين مدرسه برای حسن جریان امر و تهیه اعانه جهت پرداخت کسر عایدات آن تشکیل انجمن داده و در منتهای دلگرمی و جدیت همه هفته روزهای جمعه در محل مدرسه اجتماع و در اطراف اوضاع داخلی و دخل و خرج مدرسه و طرز تعلیمات و پروگرام آن بحث می‌کردند و من می‌توانم به جرئت عرض کنم که مدرسه

مزبور با اینکه دارای همان سه کلاس ابتدائی و فارسی و علمی بود نخستین مدرسه‌ای بود که اصول تعلیمات و پروگرام امروزی را در آن منتهای باصورت دیگری وارد ساخته بودند .

در این مدرسه تعلیمات مدنی و جغرافیا و تاریخ ایران و تاریخ عمومی و حساب و هندسه علاوه بر سایر درسهایی که در سایر مدارس معمول بود داده می‌شد و بدو تحت نظارت آقای آسید مهدی بهشتی که گویا حالیه رئیس استیناف عدلیه کرمانشاه می‌باشند در کمال نظم و انتظام اداره می‌شد کسر دخل را انجمن می‌پرداخت و همواره معلمین و آموزگاران لایق برای مدرسه استخدام می‌کردند .

پس از آقای بهشتی مرحوم آسید خلیل مؤسس مدرسه اسلامیها را برای نظارت مدرسه انتخاب و پس از آن شخصی مؤبد نام را که مردی فاضل ولی درویش مسلک و بی‌کفایت بود و به همین جهت اوضاع مالی مدرسه مختل و در نتیجه تعطیل شد به سمت نظارت برقرار کردند ، طول عمر این مدرسه بیش از دو الی دو سال و نیم نبود ، مدیریت مدرسه با آقای شکرالله‌خان بود و پس از اینکه این شخص وطن پرست به جهاتی از طرف حاکم اصفهان سردار - ظفر تبعید گشت ، مرحوم برادرش از طرف انجمن به مدیری آن منصوب شد و تا موقع انحلال مدرسه به این سمت باقی بود ، این مدرسه در عصر خود از بهترین مدارس اصفهان بشمار می‌رفت و اگر بی‌کفایتی موبد وسست شدن اراده و حسن معارف پروری اعضاء انجمن نبود بلاشک منحل نمی‌شد .

تشکیل این مدرسه و تحصیل من در کلاس سوم (کلاس علمی) آن بی‌نهایت

برای پیشرفت من در زبان مادری و زبان عربی و بعضی مقدمات علوم از قبیل تاریخ و جغرافی و حساب مفید بود زبان فرانسه را هم درین مدرسه تا يك ثلث یا نصف از کتاب «ماشول سوم» آموختم ولی متأسفانه در همان بجهت ترقی مدرسه یعنی در زمان مدیری سید مهدی بهشتی باز مرض شدت کرد و برای چند ماهی بستریم ساخت و از رفتن به مدرسه و ادامه دادن به تحصیلانم بازماندم و چند ماهی عمر خود را در فصول بهار و تابستان بر روی بستر گذراندم ، همین که زمستان رسید و مرض تخفیف یافت و قدرت حرکت پیدا کردم چون مدرسه نزدیک بود بواسطه ذوق فطری و علاقهای که به تحصیل داشتم باوجود درد پایه وسیله عصا دوباره شروع به مدرسه رفتن کردم ، ولی درین موقع مدرسه رونق اولیه خود را از دست داده بود و با این حال من از وجود معلم ادبیات خودمان آقای ملا محمد همامی استفاده زیادی کرده فارسی و عربی را نزد ایشان به خوبی می‌آموختم و پیشرفت زیادی درین قسمت می‌کردم و می‌توانم به جرئت بگویم که با اینکه من چند سال بعد قادر به نویسندگی و ترجمه کردن از عربی گردیدم و با اینکه بعدها بر روی بستر زحمات زیادی کشیدم تا اینکه موفق به اخذ این دو نتیجه شدم ولی ریشه و اساس موفقیت من در نویسندگی و ترجمه از عربی از همین جا یعنی از تحصیلی که نزد همامی کردم شروع شد ، چندی بعد مدرسه منحل شد . درد پای من هم شدت کرد و دوباره بستری شدم و مدرسه رفتن منحل شما باز موقوف و آه و ناله‌های جگر سوزش از نو شروع گردید .

بیچاره مادرم، هر موقع این زن بدبخت

قدری به پیشرفت تحصیلات من امیدوار می-
شد دست غدار طبیعت کار خودش را می-
کرد و برای گذاشتن داغ حسرت بر دل
یک زن ستمدیده از نومرا بستری و سرشک
دیدگان او را روان می ساخت .

درین دفعه که بستری شدم گویا
پانزده ساله بودم باز چند ماهی از فصلهای
بهار و تابستان و پائیز را بر روی بستر با
آه و ناله و اکثراً با گریه و زاری بسر
بردم و همین که موسم صولت برد و حلول
فصل زمستان نزدیک شد دوباره درد پایم
تخفیف یافت و با دو عصا به راه افتادم و
تدریجاً با یک عصا و همین که توانستم با
پای لنگ قدری زیاده تر راه بروم به مدرسه
اسلامیه که در مجاورت حمام سبیه نزدیک
چهار سو فی کوچک (در خیابان اردیبهشت
امروز) واقع بود رفتم و قریب یکسالگی نیز
درین مدرسه مشغول تحصیل بودم ولی چون
این مدرسه نظم صحیحی نداشت و مدیر
مدرسه مرحوم حاج شیخ فضل الله نیز نسبت
به من رأفت و عطوفتی نداشت و احترام
خاصی می گذاشت ازین مدرسه رفتن یک
ساله اخیر خود نتیجه زیادی نگرفتم تا
اینکه باز مرض شدت کرد و از رفتن به
مدرسه و ادامه دادن به تحصیلاتم بازم داشت
چیزی که بود درین دفعه مرض تا آن درجه
شدتی نداشت که بستریم بکنند درخانه راه
می رفتم و تا درخانه حرکت کرده ساعتی
از اوقات خود را روی سکوی مقابل
منزلان می نشستم و به تماشای عابرین می-
پرداختم . درین دفعه چون مرض شدتی
نداشت که حواسم را متوجه خود بکنند در
خانه پیش خودم بدون کمک معلم و آموزگاری
به تحصیل فرانسه می پرداختم و گاهی کتاب
روانی به دست آورده می خواندم و زمانی

به پشت خوابیده در عالم تنهایی داخل
اندیشه های دور و دراز می گردیدم .

در نتیجه معاشرت با مرحوم میرزا
آقاخان برادرم و رفقای آزادیخواه او که
دائماً به منزل ما می آمدند و در اطراف
مسائل ملی و مملکتی و سیاسی صحبت می-
می کردند افکار من کاملاً باز و روشن شده
بود و به همین جهت اندیشه ها و تأملات من
همیشه آمیخته با افکار سیاسی و اجتماعی
بود . از آنجمله روزی پس از آنکه چند
ساعت وقت خود را صرف خواندن کتاب
قرائتی فرانسه کرده بودم و بکلی چشمهایم
خسته و فرسوده شده بود یکی دو ساعت
بعد از ظهر به پشت خوابیده و اینگونه فکر
می کردم: برادرم که از سفر چهارمجال باز-
گشت او را محبور می کنم که به تهرانم
برای تحصیل بفرستد، دوره دارالفنون را
در شش سال تمام می کنم و به اصفهان باز -
گشته ملک های سهم الارث خودم را می فروشم
و به اروپا می روم و شش سال نیز در آنجا
تحصیل کرده مدارج عالی علوم عصری و
مخصوصاً قسمت علوم سیاسی را پیموده به
وطن خود باز می گردم و سعی می کنم که
از شهر اصفهان به سمت نمایندگی پارلمان
انتخاب بشوم و در دوره وکالت خود بطوری
با شهامت و تدبیر و با کفایت رفتار می کنم
که به سمت وزارت معین بشوم و پس از طی
یکسال یا دو سال دوره وزارت منتهای
کوشش را می کنم که به ریاست وزرائی
انتخاب گردم و در دوره ریاست وزرائی
خویش با بذل مال و حسن تدبیر وزیران
و اطرافیان و مخصوصاً رؤسای احزاب را
مجدوب افکار خود می سازم و تا آنجا
می کوشم که سیاست خارجی را نیز با خود
همراه و سلطنت پوشالی قاجاریه را بر -

انداخته و خود رأس حکومت قرار بگیرم
و وطن و کشور اجدادیم را ازین ذلت و
فلاکت خلاصی بخشم در اینجا از ذکر این
نکته نیز غفلت نمی‌کنم که البته قسمتی
ازین افکار من با هوی و هوسهای جوانی
نیز آمیخته بود مثل اینکه فکر می‌کردم
وقتی وزیر شدم قسمتی از ساعات روزانه
خود را مخصوص تفریحات خود قرار می‌-

دهم و زیباترین زنان تحصیل کرده مملکت
را برای همسری خود انتخاب می‌کنم ،
مجالس رقص ترتیب می‌دهم ، با خان‌های
زیبای خارجی (در آنوقت من هرگز فکر
کشف حجاب را نمی‌کردم) می‌رقصم ،
ساعتی از ساعات شبانه را به عیش و نوش
می‌گذرانم و مخصوصاً وقتی افکار سیاسیم
به این قسمت منتهی می‌گردید لذتی و کیفی
زیاده از حد می‌بردم و از خدا آرزو می‌-

کردم که مرا به انجام مقاصدم موفق فرماید.
خوب به خاطر دارم عصر همان روز
نصرت‌الله خان پیروز که از اقوام و هم‌سنی
و از رفقای صمیمیم بود و هنوز هم هست به
دیدارم آمد به اتفاق به طرف منزل او حرکت
کردیم من در بین راه تفصیل افکار بعد از
ظهر خودم را برای او بیان کردم ، او که
سرتا پا گوش بود و تا آخر بیانات مرا به
دقت می‌شنید ، در پایان سخن بی‌اختیار به
من گفت : خان گویا امروز ظهر خیلی
خورده بودی که چنین خوابی با دیدی ؟
این شوخی ملیح رفیق من بقدری به اصطلاح
مرا پیکر و دمق کرد که اصلاً نتوانستم
جوابی به او بدهم . به مناسبت ذکر نام این
جوان در اینجا به خاطر آمدن وقت به مدرسه
لبنان می‌رفتم من الفبائی به فکر خود ترتیب
داده بودم که از همین الفبائی کزونی ولی
بطور مقطع گرفته شده و شش حرف صوتی

«دوایل» نیز به آن افزوده بودم و با همین
الفبائی چندی ولی البته خیالی کم بندرت با
همین رفق و آقای ابوالحسن نواب که
حالیه مدیر داخلی اداره اخگر و از صالح-
ترین جوانهای این عصر است و همان‌بک-
دامنی و وفاداری او باعث شده است که من
بتوانم به زندگی جریده نگاری خود ادامه
دهم و از حیث امور داخلی روزنامه‌ام
راحت بوده به سایر امور زندگی اجتماعی
خود برسم مکاتبه می‌کردیم . این عمل نیز
به خوبی نشان می‌دهد که در آن موقع که
سن من قطعاً بیش از ۱۵ سال نبود دارای
چگونه افکاری بودم و متأسفانه تنگی و
محدودیت محیط نبودن وسایل امر تحصیل
و مخصوصاً طول مدت ناخوشی و پا دردم
تمامی این افکار بزرگ را در وجود من
می‌کشت و مانع بروز و ظهور آنها در عرصه
عمل می‌گردید .

باری يك سال دیگر هم خود را گاهی
بر روی بستر گذرانده گاهی با يك یا دو
عصا راه می‌رفتم تا اینکه در زمستان ۱۳۳۲
هجری بالاخره از زندگی دور از محیط
مدرسه بکلی خسته و فرسوده شدم و چون
مدرسه اسلامی هم نظم و ترتیب و معلمین
خوبی نداشت که بتواند بکار من بیاید و
تنها مدرسه خوب اصفهان در آن موقع
مدرسه گلپهار بود که به همت آقایان حاج
سید سعید و ضیاءالدین و جناب چندی بود
تأسیس شده بود .

به مرحوم برادر سخت گرفتم و گفتم
که به من اسب و نوکر خاص بدهد تا به مدرسه
مزبور که طرف بازار و در نزدیکی خیابان
مشیر واقع بود بروم ، هر چند آن مرحوم
نصیحت کرد که هوا سرد و دور و سواری
برای من مضر است گوش ندادم و گریه
بقیه در صفحه ۵۴